

اوحدالدین کرمانی از منظری دیگر

مینا حفیظی

بایرام، میکائیل، اوحدالدین کرمانی و حرکت اوحدیه، ترجمه منصوره حسینی و داود وفایی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۹، ۲۱۲ (نه + ۲۰۳) صفحه.

اوحدالدین کرمانی، صوفی جنجال‌برانگیز و شاعر بلندآوازه قرن‌های ششم و هفتم هجری، بنیانگذار و رهبر طریقتی نیمه‌سیاسی و نهضتی تأثیرگذار در آسیای صغیر است که مشرب او در عراق، آذربایجان، قفقاز، سوریه و مصر آن روز گسترش یافته و پیروانی پیدا کرده است (ص ۹). اوحدالدین در عصر خود از ارزش و اعتباری والا برخوردار بوده چندان‌که سهروردی، به هنگام مرگ، او را بر بالین خود طلبیده و، پس از درگذشت سهروردی، خلیفه رهبری خانقاه مرزبانیه و شیخ الشیوخی بغداد را بدو سپرده است (ص ۴۳-۴۵). وی، با همه این اوصاف، کمتر مورد توجه نویسندگان کتب تذکره و طبقات قرار گرفته، و جایگاهی فروتر از همعصران نامدارش چون شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی، ابن عربی، شمس تبریزی و مولوی برای او قایل شده‌اند. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل این بی‌توجهی گاه عامدانه را مشرب خاص عرفانی او دانست - جمال‌پرستی یا به تعبیر اصطلاحی آن شاهد بازی - که بی‌پروا در رباعیات خویش^۱ و بر سرکوی و برزن به تبلیغ آن می‌پرداخته و جنبه‌های دیگر شخصیت او را در سایه قرار داده است.

۱) دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، به کوشش احمد ابو‌محبوب، با مقدمه محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۶، ص ۲۲۴-۲۲۸ (باب السادس، فصل المشاهده)

کتاب حاضر کوششی است برای بازسازی و ارائه تصویری نزدیک به واقع از سیمای اوحدالدین کرمانی براساس شواهد تاریخی. نویسنده، با تسلط بر تاریخ و جغرافیای منطقه آناتولی و آسیای صغیر که خاستگاه اوست، غالباً در این امر موفق بوده، هرچند در مواردی طریق افراط پیموده و در جایی که شواهد تاریخی یاری نمی‌کرده است به قیاس و حدس و گمان متوسل شده و به نتیجه‌گیری پرداخته است. نویسنده، گرچه قصد آن نداشته که توجه اصلی خود را به مشرب عرفانی اوحدالدین معطوف سازد و به اجمال بدان پرداخته، در توجیه آراء او از منظر عرفان نظری، با طرح دو سیره آفاقی و انفسی و جای دادن عرفا در آن دو، بسیار موفق‌تر از محققان پیش از خویش عمل کرده است. اساس کار او در این اثر، چنان که خود نیز گفته است، مطالعه مناقب شیخ اوحدالدین کرمانی، تألیف یکی از مریدان او، و دیوان رباعیات^۲ او بوده است (ص ۱۱). البته مؤلف، در جای جای اثر تحقیقی خود، از آثار دیگری نیز بهره برده که فهرست تفصیلی آن در پایان کتاب ذکر شده است. این کتاب براساس پایان‌نامه دکتری مؤلف با عنوان زندگانی و آثار آخی اوزن شیخ نصیرالدین محمود خوبی تألیف شده (ص ۲) و از مزایای آن کشف نسبت خویشاوندی اوحدالدین با آخی اورن، رهبر مقتول تشکیلات اخیان آناتولی، است. در واقع، همسر آخی اورن، فاطمه، رهبر تشکل باجیان، دختر اوحدالدین بوده است. نویسنده، در این میان، به دوستی آخی اورن با علاءالدین چلبی، فرزند مولانا، و ماجرای کشته شدن احتمالی شمس تبریزی نیز پرداخته است.

کتاب با «پیشگفتار مترجمان» و «مقدمه»ی مؤلف آغاز شده و، پس از بخش کوتاهی با عنوان «مدخل»، چهار بخش اصلی آن آمده است.

پیشگفتار مترجمان با یکی از رباعیات اوحدی آغاز شده^۳ که، پیش از آن، باستانی پاریزی نیز همین رباعی را سرلوحه دیباچه خویش بر دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی اختیار کرده بود.

در مقدمه نویسنده، از تأثیر فرهنگ و تمدن دوره سلجوقیان آناتولی و فضای علمی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن زمان در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی-ترکی

2) Evhaduddin i Kirmani, *Rubailer*, Neşr Ve Terc. Mehmet Kanar, insan yayinlari, Istanbul 1999.

(۳) اوحد در دل می‌زنی آخر دل کو / عمری است که راه می‌روی منزل کو
صد لاف زنی ز خلوت خلوتیان / هفتاد و دو چله داشتی حاصل کو

آناتولی گفت‌وگو شده است (ص ۵). مؤلف بیشتر به بُعد سیاسی - اجتماعی فرقه‌های یادشده اهمیت داده است. وی بر آن است که طریقت اوحدیه با تشکیلات فتیان مربوط بوده و اوحالدین تشکیلات فتیان را در آناتولی سازماندهی و اداره می‌کرده است. (ص ۷) در «مدخل»، سوابق تحقیقات در باب اوحالدین معرفی و نقد شده است. مؤلف، در این مقام، از تصحیح مناقب شیخ اوحالدین کرمانی به همت بدیع الزمان فروزانفر به عنوان نخستین تحقیق جدی در این زمینه یاد کرده ضمن آنکه کاستی‌های آن را نیز برشمرده است. (ص ۹-۱۰)

در بخش اول با عنوان «زندگانی اوحالدین کرمانی»، بحث مبسوطی درباره نام و لقب او و نیاکانش آمده است. نویسنده، با توجه به آنکه ابن عربی (ص ۱۴-۱۵) و برخی دیگر از منابع معتبر (ص ۱۶) نام پدر او را ابوالفخر ذکر کرده‌اند، در سخن محمود خلوی در لمذات که نام پدر او را محمد ذکر کرده تردید روا داشته است حال آنکه ابوالفخر کنیه است و نام پدر او می‌تواند محمد یا هر نام دیگری باشد. وی درباره تعلق قومی او می‌نویسد: کرمانی بودن او بر ایرانی‌الاصل بودنش دلالت نمی‌کند (ص ۱۸). و باز: تکلم او به زبان ترکی در مناطق ترکمن‌نشین نمودار آن است که اصالتاً ترک بوده است (همان‌جا). مؤلف فارسی‌گوئی اوحالدین را نیز تنها به دلیل آشنائی او با فرهنگ ایرانی و توانمندی او در شاعری دانسته (همان‌جا، نیز ← پانویس (نقد مترجمان))، که این‌گونه اظهارنظرهای شگفت‌انگیز از محقق فرهیخته دور از انتظار است.

در فصل «سیاحت و جهانگردی» سفرهای پرماجرا و مأموریت‌های سیاسی (ص ۲۷-۲۸) و دیدارهای اوحالدین با برخی از مشایخ طریقت چون ابن عربی و نجم‌الدین دایه (ص ۳۰) به تفصیل گزارش شده است. نویسنده از دیدار اوحالدین با شمس تبریزی (مفقود در ۶۴۵) و مخالفت شمس با او نیز سخن به میان آورده است (ص ۳۲). شایان ذکر است که محققان^۴ وجود درویش دیگری به نام کامل تبریزی از اهالی قیصریه را نیز احتمال داده‌اند که، به دلیل شهرت شمس تبریزی به کامل تبریزی، گاه

۴) مقالات شمس تبریزی، به کوشش محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۹، ص ۳۱۷-۳۱۸ (تعلیقات و توضیحات). میکائیل بایرام کامل تبریزی را ترکمن دانسته است (ص ۳۲). درباره دیدارهای اوحالدین و کامل تبریزی ← حکایت‌های چهل‌وهفتم و شصت‌وهشتم از مناقب اوحالدین حامد بن ابی‌الفخر کرمانی، با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۷.

احوال این دو تن در هم آمیخته است. مؤلف تنها به مکان دیدار شمس و اوحدالدین اشاره کرده است. قدر مسلم آنکه زمان این ملاقات احتمالی باید پیش از ورود شمس تبریزی به قونیه (۲۶ جمادی الآخر ۶۴۲)^۵ و آشنائی او با مولانا رخ داده باشد؛ چه متأخرترین تاریخی که برای وفات اوحدالدین ذکر شده ۶۳۶^۶ است. از این رو، در زمان رابطه مولانا و شمس، اوحدالدین در قید حیات نبوده تا آن دو و اصحابشان با او به مخالفت برخیزند بلکه این مخالفت‌ها با ادامه‌دهندگان راه اوحدالدین و اصحاب طریقت اوحدیه چون زین‌الدین صدقه و عمادالدین ملطیه بوده است. به همین سبب است که در مقالات شمس نام زین‌الدین و عمادالدین و حکایات مربوط به آنان بیشتر از نام اوحدالدین آمده است. نویسنده ملاقات اوحدالدین و شمس تبریزی را در قیصریه دانسته^۷ و دلیل آن را وجود «یک محلّ وقفی برای آشامیدن آب» (مراد سقاخانه است) در محله حاجیان قیصریه ذکر کرده «که امضای شمس‌الدین محمد بن علی التبریزی بر آن نقش بسته است» (مراد کتیبه‌ای حاکی از وقف محلّ سقاخانه است) (همان‌جا). وی، بر این اساس، نتیجه گرفته که کامل تبریزی ساکن قیصریه که در مسجد بطّال به مخالفت با اوحدالدین برخاسته همان شمس تبریزی است (همان‌جا). نویسنده در یادداشت‌های انتهائی این بخش به وقفنامه سقاخانه اشاره کرده است. به قول او، این وقفنامه در اختیار ابراهیم حقّی قونوی بوده اما وی، پیش از ارسال آن برای مؤلف، درگذشته و مؤلف توفیق رؤیت متن وقفنامه را نیافته و از کمّ و کیف آن بی‌اطلاع مانده است. می‌دانیم که از دیرباز مرسوم بوده است که مؤمنان متمول محل‌هایی چون کاروانسرا، سقاخانه و زائرخانه را به یاد اولیاءالله و بزرگان وقف، و نام آنان را در کتیبه بنا ثبت می‌کرده‌اند. دور نیست که در مورد سقاخانه قیصریه نیز همین کار شده باشد به ویژه که روشن نیست در متن وقفنامه، افزون بر نام شمس تبریزی، مطلب دیگری (مثلاً نام واقف) نیز آمده است یا خیر. از سوی دیگر، گاه اعتقاد مردم به برخی از بزرگان سبب می‌شده است مکان‌ها یا اشیائی چون شمشیر، پاره‌ای از لباس، تسبیح یا تار مویی را بدیشان تعلق دهند. مقام شمس^۸ نیز در قونیه از این قبیل است.

(۵) مقالات شمس تبریزی، ص ۶۸
 (۶) دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، ص ۴۴ (مقدمه)
 (۷) قس مناقب العارفین احمد افلاکی (به کوشش تحسین یازیخی، تهران ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۱۶) که محل این دیدار را بغداد دانسته است.
 (۸) ← شیمیل، آنه ماری، من بادم و تو آتش، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۴.

با توجه به قراین یادشده، از وقفنامه مذکور نمی‌توان به عنوان سندی برای یافتن محل دیدار شمس و اوحدالدین استفاده کرد به ویژه که زندگی شمس پیش از آشنایی با مولانا به شدت در هاله‌ای از ابهام مانده است.

نویسنده، پس از شرح سفرهای متعدد اوحدالدین^۹، از بازگشت او به عراق و حضور بر بالین شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر سهروردی سخن می‌گوید و به شرح انتصاب اوحدالدین از جانب خلیفه به مشیخت خانقاه مرزبانیه و شیخ‌الشیوخی تشکیلات فتیان، با وجود مخالفت پسر سهروردی، می‌پردازد (ص ۴۳-۴۵)؛ اما او، هم در این مورد و هم انتصاب اوحدالدین به عنوان امیرالحاج، نام خلیفه را المستعصم بالله آورده (ص ۴۲-۴۴) که، به جای آن، مستنصر، با توجه به زمان خلافت او (۶۲۳-۶۴۰)، درست است. بایرام، در پایان این بخش، از درگذشت اوحدالدین سخن گفته^{۱۰}، سپس از فرزندان او به ویژه فاطمه باجی یاد کرده است. (ص ۴۸-۵۵)

در بخش دوم با عنوان «طریقت اوحدیه»، درباره این طریقه و تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن در زمان حیات اوحدالدین، و سپس از درگذشت وی سخن رفته است. مؤلف در بیان مبانی فکری اوحدالدین، به بحث از دو شیوه آفاقی و انفسی در سیر و سلوک پرداخته و طریق انفسی را مبتنی بر توجه به درون، و آفاقی را مبتنی بر توجه به بیرون یعنی دیدن افعال و صفات خداوند در پدیده‌ها دانسته و به این نتیجه رسیده که سالک با مشاهده جمال مخلوق به جمال خداوند پی می‌برد (ص ۷۰-۸۱). از این رو، بحث میان شمس تبریزی و اوحدالدین در تمثیل تصویر ماه در آب^{۱۱} در واقع معارضه دو مشرب عرفانی است (ص ۷۰-۷۳). نویسنده صاحبان این مشرب را، که به دلیل جمال‌پرستی آماج انتقاد شدید بوده‌اند، ملامتی خوانده است (ص ۸۱-۸۳). وی، سپس، به رابطه اوحدالدین با ترکمن‌ها پرداخته و وجه پذیرش طریقت وی از جانب این قوم را همخوانی نگرش طبیعت‌گرایانه اوحدالدین با نوع زندگی آنان دانسته است (ص ۸۵). پس از آن، شرح

۹) نویسنده، در این میان، به دوستی نزدیک اوحدالدین با ابن عربی و ارادت صدرالدین قونوی به وی می‌پردازد و به وصیتنامه صدرالدین، که پس از مرگ کفنی او پیراهن ابن عربی باشد و تابوتش را با سجاده اوحدالدین بپوشانند، اشاره می‌کند. (ص ۴۰-۴۱)

۱۰) نویسنده، بر اساس شواهد و قراین، تاریخ ۶۳۵ را برای مرگ اوحدالدین درست دانسته است. (برای اطلاع بیشتر ← مقدمه دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، ص ۴۴)

۱۱) ← مناقب العارفين، همان جا

اصول و ارکان طریقت اوحدیه آمده که سماع و رقص و موسیقی نیز جزو آن است.^{۱۲} در بخش سوم، فهرست تفصیلی «جانشینان و پیروان شیخ اوحدالدین» آمده است. مؤلف، در این بخش، شرح احوال سی تن از معروفترین مریدان اوحدالدین را درج کرده است. در این فهرست، از مشاهیر قرن‌های بعد چون قاسم انوار (وفات: ۸۳۷) و شهاب‌الدین احمد بن عبدالله اوحدی (وفات: ۸۱۱) و تقی‌الدین اوحدی، صاحب تذکره عرفات العاشقین (تألیف: ۱۰۲۴)، نیز در زمره مریدان اوحدالدین یاد شده است. مؤلف، به نقل از فروزانفر^{۱۳}، درباره تقی‌الدین اوحدی گوید: از نام وی دانسته می‌شود که در زمره وابستگان اوحدالدین بوده است (ص ۱۱۸). اما، در فهرستی که فروزانفر از مریدان اوحدالدین ارائه داده^{۱۴}، نامی از تقی‌الدین اوحدی برده نشده است. مؤلف درباره شهاب‌الدین احمد بن عبدالله اوحدی نیز گوید: از نام وی درمی‌یابیم که از وابستگان اوحدالدین و طریقت اوحدیه است (ص ۱۱۹). در این باره، باید خاطر نشان ساخت که استناد به نام اشخاص را دلیل انتساب گرفتن چندان مقبول به نظر نمی‌رسد. در فهرست مریدان اوحدالدین، نخستین شرح حال به اخی اورن و همسر او، فاطمه خاتون، اختصاص دارد. مؤلف، در شرح حال اخی اورن، از فرار او به قیرشهر به همراه علاءالدین چلبی، پسر مولانا، پس از کشته شدن احتمالی شمس تبریزی (سال ۶۴۵) و دخالت اخی اورن در آن، سخن گفته است. (ص ۱۱۱) بخش چهارم با عنوان «آثار اوحدالدین کرمانی» به بررسی اجمالی آثار او و نیز آثاری که مریدان درباره او نگاشته‌اند اختصاص دارد. میکائیل بایرام بر آن است که رباعیات اوحدالدین و مناقب او را محمد علوی، پسر شیخ شمس‌الدین عمر تغلیسی آخرین خلیفه اوحدالدین، گرد آورده است. به قول مؤلف، گردآورنده رباعیات، در پایان کتاب، مؤخره‌ای نوشته و خود را فرزند شمس‌الدین تغلیسی معرفی کرده است (ص ۱۵۰). مؤلف، با استناد به حکایت سی‌ونهم مناقب، آورده است:

نگارنده و جمع‌آوری‌کننده مطالب مناقب‌نامه اوحدالدین نیز گفته است که محتوای کتاب را از احمد تغلیسی فراگرفته و خود نیز از بستگان اوست. (همان‌جا)

۱۲) به گفته مؤلف، ارکان طریقت اوحدیه عبارت است از سماع و رقص، موسیقی، پذیرش مرید، اجازه دادن (در واقع اجازه ندادن؛ بدین معنی که پس از اتمام دوره تعلیم هیچ‌گونه مجوز و سند مکتوبی به مرید داده نمی‌شده است؛ ← ص ۹۱-۹۲). مؤلف، علاوه بر این اصول، فهرستی از دوازده قاعده فرعی چون منع تکدی و کوتاه خواندن نماز را نیز آورده است. (← ص ۹۲-۹۴)

۱۳) مقدمه مناقب شیخ اوحدالدین کرمانی، ص ۴۶ (۱۴) همان، ص ۴۴-۴۶

اما در حکایت سی و نهم مناقب چنین مطلبی دیده نمی‌شود و، به فرض آنکه صاحب مناقب از وابستگان تغلیسی بوده باشد، دلیل ندارد که این شخص را محمد علوی، پسر تغلیسی، بدانیم و این مطلب نیز که نسخه‌های رباعیات و مناقب، هر دو، در قرن هفتم پدید آمده است نمی‌تواند دلیل محکمی برای کتابت آنها به قلم یک تن باشد.

در پایان، آثار دیگر اوحالدین فهرست‌وار معرفی شده است.^{۱۵}
مؤلف، در بخش «نتیجه»، شکل‌گیری طریقه‌هایی چون اخیان، باجیان، غازیان و ابدالان را در میان ترکمنان نتیجه فعالیت طریقت‌هایی چون اوحدیّه در آناتولی دوره سلجوقیان دانسته است.

مترجمان کوشش بسیاری در ارائه ترجمه‌ای پیراسته و منقح مبذول داشته‌اند و در بیشتر موارد با حواشی و توضیحات ارزشمند اشتباهات مؤلف را در ارجاعات و سایر موارد متذکر شده‌اند و گاه اطلاعات تازه‌ای ارائه داده‌اند.

به لحاظ زبانی و فنی، اشکال‌هایی جزئی به نظر می‌رسد که کاربرد واژه «می‌باشد» و اصل‌گرفتن میلادی به جای هجری در سنوات، به پیروی از متن اصلی، و ذکر مکرر «ناشر» به جای «مصحح» در نشانی کتاب‌شناسی از آن جمله است.

در فهرست منابع مؤلف (کتاب‌شناسی) نیز، در اثر استفاده از خط لاتین در زبان ترکی، تمایزی میان منابع فارسی و عربی با منابع اروپایی دیده نمی‌شود. بهتر بود مترجمان منابع فارسی و عربی را به خط فارسی - عربی ارائه می‌کردند.

در توضیح اصطلاح معید نیز، به جای عبارت «درجه‌ای نظیر دانشیار» (ص ۲۰) که مترجمان آورده‌اند، شرح فروزانفر، «کسی که درس مدرّس را برای طلاب اعاده می‌کرده است»^{۱۶}، مناسب‌تر می‌نماید.

به بازنگری ارجاعات مؤلف، که مترجمان زحمت آن را کشیده‌اند، مواردی باید افزود از جمله به جای «قلی خان هدایت» (ص ۴۶، ۱۴۵) «رضاقلی خان هدایت»؛ و به جای «حکایت هشتم» مناقب (ص ۳۴) «حکایت شصت و هشتم».



۱۵) این فهرست شامل یک رساله با عنوان رساله فی الوعظ و الاخلاق، یک مثنوی، یک ترجیع‌بند، ملمعی به مناسبت درگذشت شیروان، شاه آهستان، و ملمع دیگری به فارسی و ترکی است. (ص ۱۵۵-۱۵۶)
۱۶) مناقب شیخ اوحالدین کرمانی، همان، ص ۳۰۱ (حواشی).